

باپردگیان عاطفه و خیال

۴ - تکلف و تصنع و عوامل آن

■ سوره سبستان



در بخش پیشین، از سادگی گفتم، که سادگی یکی از ارکان زیبایی است. و هنرمند و شاعر صادق کسی است که بتواند هر چیز را بدون حشو و زواید و زخارف آن، به صورت اصلی، دریاورد و نگاه آنچه ارائه می‌دهد به گونه‌ای باشد که صورت حقیقی صحنه، بی هیچ تأویلی، قابل دستیابی گردد.

شاعری که این اصل را از یاد می‌برد و یا به آن درجه از نبوغ و استعداد هنری دست نیافته است، به بهانه گسستن از گذشته، آینده را از هم اکنون قربانی می‌کند. و دست به هنری می‌زند که فاقد سرنوشتی روشن در آینده است. صدها شاعر در ادب فارسی سراغ داریم که این گونه‌اند.

در میان شاعران معاصر، متأسفانه این رقم بالاتر از گذشته است. آن نکته ظریف را که شاعران گذشته، اکثر، دریافته بودند، شاعران امروز در نمی‌یابند و آن، میراث جنون است. در هنر میراث جنون، عاشقی است و عشق است که به شاعر قدرت ساختن ادبیاتی نسو و متفاوت را ارزانی می‌دارد. در حالی که مستشاعران، میراث جنون را، خود جنون می‌دانند و از سرهشماري متکلفانه، دست به تخریب زبان و ادبیات می‌زنند و از آنجا که جریانهای پسویا، قوی‌تر از این تخریبهاست، به مرگ هنر آنان، پیش از موعد، می‌انجامد. آری *الفنون جنون*، هنر دیوانگی است، اما این دیوانگی در معنای عاشقی و شیدایی است و نه اختلال دماغی. مولوی، شاعر توانای ایران، که در غزلیاتش، ادبیاتی متفاوت با همه ادب جهان ارائه داده است، دستمایه اش عشق است.

● تفاوت انسان با جانوران در جوهر عشق است. بنابراین کسی که درکی از عشق ندارد، زنده نیست اگر چه بسیار زیست کند.

● تکلفها و مضمون بردازیهای افراطی و بی‌بهره در میان برخی شاعران سبک هنری کار را به جایی رسانده است که شعر، تا سر حد معنا، خشک و حقیر گردیده است.

هنرمند باید همواره، از مسحور عاطفه برخوردار باشد. اگر محور عاطفه، عشق باشد و نه معشوقی خاص، هنرمند کم نمی‌آورد، تا در آن صورت به تکلف و تصنع اقدام کند؛ چرا که خود عشق، آن ظرفیتهای لازم را در شخص ایجاد خواهد کرد. عشق در مفهوم آگاهی ناب و اهمیت دادن تا سرحد و سواس به حیات است. بنابراین وقتی که جبران خلیل جبران می‌گوید:

فألذی عاش ربیماً

کالذی عاش الدهور

«پس، کسی که بهار را بزید، چونان کسی است که تمامی دورانها را زیسته است.»

معنی پیدا می‌کند و با هذیان، متفاوت می‌گردد. به ظاهر سخن جبران خلیل، سخنی از سر خرد نیست، به چه دلیل هر کس یک بهار زندگی کند، مثل کسی است که همه دورانها را زندگی کرده است؟! همانطور که گفتم، هنر میراث جنون است و جنون هنری، عشق است. لذا، کسی که عاشقانه بهار را زندگی کند و سلولهای لحظات را از نفسهای خودش سرشار سازد و همه چیز حیات را در جای

مشهورترین غزلهای مغرب زمین، غزل «چشمان السا» سروده آراگون می‌باشد. منظومه «دیوانه السا» باز سروده این شاعر است که به تقلید از «مجنون و لیلی» جامی ساخته شده است. رابینسون جفرز (شاعر آمریکایی ۱۸۸۷ - ۱۹۶۲) نیز شیفته زنش بود، به بیان دیگر اینتان از جهت صوری معشوقی واحد داشته‌اند و به جهت اینکه عشق را در یافته بودند، این معشوق یگانه، به اندازه تمامی

شده است. مطلبی که بارها و بارها پیش از این شاعر (محمّدطاهر غنی کشمیری) ذکر شده است. نکته‌ای که در اینجا شاعر را مجذوب خود کرده است ساقه نی گونه نرگس است. که شاعر می‌گوید هر کس دندان درد داشته باشد، با قلم نی آب می‌خورد.

حافظ: گشت بیمار، که چون چشم تو گردد نرگس شیوه این نشدش حاصل و بیمار بماند

● آن نکته ظریف را که شاعران گذشته، اکثر، دریافته بودند، شاعران امروز در نمی‌یابند و آن، میراث جنون است.

● در هنر میراث جنون، عاشقی است و عشق است که به شاعر قدرت ساختن ادببایاتی نو و متفاوت را ارزانی می‌دارد.

خودش لمس کند، چون کسی است که همه ایام را زیسته است. این بیت یادآور سخن حافظ است:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق نسبت است بر جریده عالم دوام ما در اینجا هر دو شاعر بر روی کلمه زیستن (زنده و عاشق)، تأکید دارند. تفاوت انسان با جانوران در جوهر عشق است. بنابراین کسی که درکی از عشق ندارد، زنده نیست اگر چه بسیار زیست کند.

اکنون تا حدی روشن شد که شاعران راستین از واژه‌هایی که به کار می‌گیرند معنایی والا و تکامل یافته در نظر دارند و این محور عاطفه شاعر است که بار معنایی واژگان او را غنی یا فقیر می‌کند.

من شاعران زیادی را می‌شناسم که معشوقهای فراوانی داشته‌اند و غزلهای آنان در باره این معشوقها، همان تأثیری را دارد که اشعار لویی آراگون (شاعر سوررئالیست فرانسوی) دارد. آراگون، تنها یک معشوق داشت و آنهم «السا»، زنش بود. یکی از

معشوقان جهان در آنان ایجاد ظرفیت می‌کرده است. نکته این که، نخست شاعر به کاویدن درون خویشتن می‌پردازد و آنگاه که از ظرفیتهای شگفت‌انگیز خود آگاه شد برای همیشه بازی را برده است.

در پی این مقدمات می‌خواهم خاطر نشان کنم که، تکلف و تصنع در شعر، از همین جا ناشی می‌شود. و شاعری که درک صحیحی از ابهام هنری ندارد، متکلف می‌شود و دست به آشنایی زدایی منفی می‌زند. تکلفها و مضمون‌پردازیهای افراطی و بی‌شمر در میان برخی شاعران سبک هندی، کار را به جایی رسانده است که شعر، تا سر حد معما، خشک و حقیر گردیده است. و آنچه دستگیر خواننده می‌شود، گره گشوده‌ای است که هیچ گره عاطفی را در احساس او باز نمی‌کند.

نرگس از چشم تو دم زد، سردهانش زد صبا درد دندان دارد اکنون می‌خورد آب از قلم در این بیت شاعر هیچ چیز تازه‌ای کشف نکرده است. به طور ضمنی چشم معشوق به نرگس تشبیه شده و حتی برتر از نرگس شمرده

هر دو بیت یک چیز را می‌گوید. در حالی که در بیت اول مجازات نرگس، دلیل ندارد و تنها بیماری او را که درد دندان است، شاعر کشف کرده است. به بیان دیگر شاعر از حافظه ادبی حرف زده است یعنی شاعر همان تشبیه کهنه چشم را به نرگس کپی کرده است بی آن که خود در این تشبیه ابتکاری نشان دهد و کشف کند که چرا چشم معشوق از نرگس زیباتر است. اما در بیت حافظ، آنچه گره عاطفی را در ذهن خواننده می‌گشاید، کلمه شیوه است. شیوه در اینجا همان «آن» است. بنابراین بیت شاعر کشمیری، از جهت ابهام، می‌لنگد، اگر چه از جهت صورت ظاهر درست است و چه بسا که بیتی جالب هم به نظر آید.

در این جا واژه‌های حافظ هر کدام جای خاص خود را دارد، بیمار مصرع اول، بیمار مصرع دوم نیست. حافظ به ساده‌ترین شکل، پیچیده‌ترین تصویر را که برگرفته از حافظه ادبی اوست با ابتکار و صیقل دادن، به کار برده است. پیش از حافظ هم بارها، چشم به نرگس مانند شده است.

نسیم رهگذر

من دست باران خورده‌ام روزی شکوفا می‌شوم
 بر دست سبز شاخه‌ها آینه سیما می‌شوم
 هر وقت می‌گیرد دلم با شعر صحبت می‌کنم
 آید به دیدارم غزل وقتی که تنها می‌شوم
 تا بسال پیروازی دهم افسانگان خاک را
 بر گوش هوش لاله‌ها یک دور نجوا می‌شوم
 تا دهنه‌های خاموشی تصویر می‌کنم
 مانند زخم، بر لب فریادهای او می‌شوم
 تا در عزای باغها مریه‌ای را بشنوی
 همچون نسیم رهگذر در کوچه پیدا می‌شوم
 تا ششمی خمیازه است ای برگها کوشش می‌کنم
 آن شکلم گز صحبت خورشید بر با می‌شوم

محمود احمدی نژاد

و بوی
 در هیاهو
 از می
 چه کسی
 دخترکی
 که در محاق
 زاده شد
 و قلال مادر
 هرگز از
 امانت ترا
 بی یقین

آری
 کسی نشد سالگیت
 نخواه دید
 و با تو در کس آن
 اشک نماند



باردهای

در

مناطق

کوهستانی

و

پهنا

کوه

پهنا

کوه

پهنا

کوه

پهنا

کوه

پهنا

کوه

پهنا

کوه

پهنا

کوه

پهنا

کوه

پهنا

کوه

پهنا

کوه

پهنا

کوه

پهنا

کوه

پهنا

کوه

پهنا

کوه

پهنا

کوه

پهنا

کوه

پهنا



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران